

آراء و اندیشه‌های اولریش بک (نظریه پرداز جامعه مخاطره آمیز)

دکتر حبیب احمدی^۱ و رودابه دهقانی^۲

تاریخ وصول: ۹۴/۸/۷

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۱

چکیده:

اولریش بک آلمانی تبار از نظریه پردازان اجتماعی مدرنیته است. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که بک ارائه می‌دهد، پنداره‌هایی است درباره‌ی «جامعه و مخاطره» که در اولین کتاب خود با نام «جامعه‌ی مخاطره آمیز» آنان را نگاشته است. وی جامعه‌ی مخاطره آمیز را طی فرایند ظهور مدرنیته‌ی اول و سپس مدرنیته‌ی دوم مورد توجه قرار می‌دهد و دهه‌ی ۱۹۷۰ را دوره‌ی ظهور مدرنیته‌ی دوم می‌داند. وی جامعه‌ی مخاطره آمیز را با سه ویژگی شرح می‌دهد: ۱- توزیع مجدد ثروت: در جامعه‌ی مخاطره آمیز دعوا نه بر سر تقسیم ثروت بلکه مسئله توزیع امور منفی و مخاطره است؛ ۲- فردیت یابی: از نظر بک فردگرایی به ساختار مدرنیته‌ی دوم تبدیل شده است، از قرن ۱۷ به بعد نهادها و ساختارهای جامعه برای آزادی و استقلال فرد زیر سؤال رفته است و افراد وادارند تا زندگی‌نامه‌های خود را بسازند. این آزادی از بند ساختارها، رهایی به سوی عدم قطعیت‌های یک جامعه در مخاطره است؛ ۳- استانداردزدایی از کار: در سراسر جهان، کار ناپایدار افزایش یافته و افراد تحت عدم قطعیت کار خواهند بود. با توجه به آنچه گفته شد، جامعه‌ی مخاطره آمیز شامل تغییرات مرتبط به هم در زندگی اجتماعی معاصر می‌شود. مفهوم بک از مخاطره بر این ایده استوار است که مدرن شدن تعداد کثیری از مشکلات را ایجاد خواهد کرد که در نتیجه‌ی آن نهادهای اجتماعی بازتابی می‌شوند و به فرایند خودارزیابی وادار می‌شوند.

مفاهیم کلیدی: اولریش بک، جامعه‌ی مخاطره آمیز، مدرنیته‌ی بازتابی، جهان‌وطنی شدن

^۱ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز ahmadihabib1332@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز (نویسنده‌ی مسئول)
roodabeh.dehghani1990@gmail.com

مقدمه و بیان مسأله

(مختصری از زندگی و اندیشه اولریش بک)

اولریش بک^۱ نظریه پرداز اجتماعی مدرنیته و آلمانی تبار یکی از حامیان رهیافت جهان‌وطنی به علوم اجتماعی است. در کنار هابرماس و نیکولاس لوهمان، یکی از سه جامعه‌شناس برجسته‌ی معاصر آلمان است (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱). و در آلمان شهرت و وزنی برابر با آنتونی گیدنز در انگلیس دارد (بک، ۱۳۸۸: ۱۲). رشد ادبیات مربوط به پنداره‌هایی درباره‌ی «مخاطره و جامعه» در نظام جامعه‌شناختی، تا حد زیادی مدیون تأثیر ژرف اولریش بک است (الیوت و ترنز، ۱۳۹۰: ۵۳۷). بک به رغم تمام مخالفت‌ها موفق است. موفقیت او دلایل گوناگونی دارد. یکی از دلایلی که بازنگری آثار او را به رغم تمام این مخالفت‌ها اجتناب‌ناپذیر کرده این است که او در بسیاری از رشته‌های دیگر بیرون از رشته تخصصی خود، یعنی جامعه‌شناسی، همفکران زیادی پیدا کرد. دلیل واضح‌تر آن است که جایگاه او در محیط عمومی (روشنفکری) آلمان را نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت. دلیل سوم و عمده لیکن این است که او امروزه در علوم اجتماعی در سطح بین‌المللی در رشته‌ی جامعه‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، طوری که به نظر می‌آید پس از صادر شدن باید او را بار دیگر به آلمان وارد کرد (هیتزler^۲، ۲۰۰۵). در مقاله‌ی حاضر سعی بر آن است تا نگاهی جامع بر اندیشه‌های بک انداخته و نظریات او را در باب جامعه‌ی نوین مورد بررسی قرار دهد و به مفاهیمی پرداخته شود که بک ضمن نظریه‌پردازی آن‌ها را بکار می‌گیرد. با توجه به اینکه هر نظریه‌پرداز تحت تأثیر اندیشه و آراء دیگران است، اولریش بک ضمن این تأثیرپذیری، نوآوری‌ها و مفاهیمی را ساخته و پرداخته که قطعاً پس از مطالعه می‌توان به نو و بدیع بودن آنان پی برد و از طرفی نیز اندیشه‌ی دیگران را در راستای نظریاتش بکار گرفته است. در نهایت نیز به انتقادات اظهار شده درباره‌ی نظریات بک توجه می‌کنیم تا بتوان نظریات وی را در پرتو انتقادات نیز در نظر گرفت.

بک در سال ۱۹۴۴ در لهستان متولد شد؛ وی در سال ۱۹۶۶ تحصیل حقوق در فرایبورگ^۳ را شروع کرد، اما یک سال بعد به دانشگاه لودویگ - ماکسیمیلیان در مونیخ رفت، در آنجا با بورس (بنیاد تحصیلی خلق آلمان) جامعه‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی و

^۱ Ulrich Beck

^۲ Hitzler

^۳ Freiburg

علوم سیاسی تحصیل کرد و در سال ۱۹۷۲ با درجه‌ی عالی از پایان‌نامه‌ی خود دفاع کرد. بک پس از فارغ‌التحصیلی در «انجمن پژوهشی» آلمان در بخش تحقیقات خاص با موضوع «مبانی نظری بررسی اشتغال و نیروی کار در علوم اجتماعی» مشغول کار شد و در همان حال از سال ۱۹۷۸ همکار علمی کار مارتین بولته در دانشگاه مونیخ شد. بک مجوز تدریس را پس از دفاع از رساله‌ی استادی‌اش در سال ۱۹۷۹ دریافت کرد و در همان سال بورسیه‌ی هایزنبرگ شد. پس از کسب مجوز تدریس برای تصاحب مقام استادی جامعه‌شناسی پیشنهاد دانشگاه مونستر را پذیرفت و پس از آن از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۲ کرسی استادی را در دانشگاه بامبرگ در اختیار گرفت. بک سرانجام از سال ۱۹۹۲ جانشین معلم خود بولته در دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان در مونیخ شد. بک به علاوه از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ استاد پژوهشگر ممتاز دانشگاه ولز بود (همان). بک در اولین روز از آغاز سال ۲۰۱۵ میلادی بر اثر عارضه‌ی قلبی درگذشت.

او با انتشار کتاب جامعه‌ی مخاطره‌آمیز^۱ در سال ۱۹۸۶ یک شبه راه صدساله را پیمود و فراتر از علوم اجتماعی شهرت زیادی پیدا کرد. انتشار این کتاب همزمان شد با رویداد انفجار نیروگاه هسته‌ای در چرنوبیل در شوروی و همین همزمانی سبب استقبال گسترده و بازنگری سریع این اثر گردید که خود او به این موضوع معترف است (همان). کتاب‌هایی که بعد از «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز» انتشار داد تاکنون به بیش از ۳۰ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. در واقع بک بیشتر از همه به علت توسعه‌ی مفهوم جامعه‌ی مخاطره‌آمیز شناخته می‌شود (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱). بک مفهوم جامعه‌ی مخاطره‌آمیز را برای بازتاب تغییرات اجتماعی اساسی ارائه داد که مشکلات محیطی را به زندگی سیاسی و اجتماعی آورده است (ترنر، ۲۰۰۶: ۱۶۹). در «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز» بک ادعا می‌کند که ما باید اثرات منفی و پیش‌بینی نشده و تلاش‌های گذشته برای کنترل بر طبیعت را مدیریت و کنترل کنیم (همان: ۵۳۰).

علاوه بر مفهوم مخاطره^۲، بک مفاهیم فردی‌شدن^۳، جهانی‌شدن^۴، جهان‌وطنی شدن^۵، و «مدرنیته‌ی دوم»^۶ را مورد بررسی قرار می‌دهد (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱).

^۱ risk society

^۲ risk

^۳ individualization

^۴ globalization

^۵ cosmopolitanization

^۶ Second modernity

بک به بررسی مسائل محیط زیست و بوم‌شناختی، نقد فناوری، جهانی‌شدن، ترور، فردی‌سازی، جهان‌وطن‌گرایی، و به عبارت کلی‌تر: گفتمان‌های اجتماعی بزرگ که مرتبط با روند مدرن شدن و بنیادی شدن مدرنیته هستند، علاقه نشان می‌دهد (هیتزلر، ۲۰۰۵).

بطور کلی موضوع عمومی که اولریش بک بدان علاقه دارد جامعه‌شناسی سیاسی - به معنای مداخله و درگیر شدن سیاسی است. علایق نظری پایدار او بررسی تأثیرات ساختاری فرایندهای مدرن شدن و تجارب فردی از این فرایندهاست. او به واکاوی آزاد شدن انسان از محیط اجتماعی - اخلاقی گذشته، ناشی از پیامدهای اجتماعی ساختاری فرایند مدرن شدن و همچنین تأثیر جریان فردی شدن بر شکل‌گیری مناسبات اجتماعی علاقه دارد. بک در ادامه‌ی این تحقیقات به طرف بررسی «مسئولیت ناشناسی سازمان‌یافته»، یعنی غیرقابل کنترل شدن فرایندهای اجتماعی مهم توسط نظام سیاسی و متخصصان آن، کشیده شد. نتیجه‌ی این تحولات هرچه بیشتر سیاسی شدن حوزه‌های زندگی شخصی و همچنین حوزه‌هایی از زندگی در سطح جهانی است که پیامد آن قرار گرفتن فضایی بیشتر در اختیار کنشگران برای «شکل دادن» است. در جریان این تحولات، فضایی شکل می‌گیرد که انسان‌های تمام دنیا می‌توانند و باید در آن کنش انجام دهند (همان).

بک از طریق تعهد ذهنی‌اش به تداوم پروژه روشنگری (مدرنیته) تأثیر هابرماس بر کارش را مشخص می‌کند (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱). یکی از جاذبه‌های کار بک می‌تواند ترکیب دیدگاه‌های نظری اصیل باشد. بخصوص اینکه کارهای او بازتابی از دیدگاه‌های مارکس و وبر است. اما از جمله ویژگی‌های نوشته‌های بک امتناع وی از تقلیل خود به مفسر صرف آن‌هاست. بک محقق‌ی است که دیدگاه‌ها را از چشم‌اندازها و منابع متفاوت می‌گیرد، اما همیشه خط فکر خود را بعنوان راهنما در حین ترکیب با آراء دیگران حفظ می‌کند (لون، ۲۰۰۲: ۴۶).

از جمله برجسته‌ترین افرادی که در تأثیرگذاری فکری بر بک بویژه در مبحث جامعه‌ی مخاطره‌آمیز بدان‌ها اشاره می‌شود لوهمان و هابرماس است، که برای فهم تأکید بک بر ارتباطات در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز ضروری است این تأثیرات فکری را در نظر بگیریم (لون، ۲۰۰۲: ۴۷).

ظهور و تکوین جامعه مخاطره‌آمیز

به نظر اولریش بک نوسازی (مدرنیته) دو فاز یا فرایند را پشت سر گذاشته است:
 ۱- در قرن ۱۹ و عصر روشنگری، جامعه‌ی سنتی و فئودالی را درهم شکسته و ارزش‌های خود را بجای آن نشانده و جامعه‌ای صنعتی ایجاد کرده که به نظر بک باید جامعه‌ی مدرن کلاسیک و فرایند مزبور را مدرنیزاسیون کلاسیک خواند.

۲- از حدود دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد در اروپا (و آلمان) به ویژه، مدرنیزاسیون افق جدیدی پیش روی خود گشوده که آن را باید مدرنیزاسیون جامعه‌ی صنعتی خواند. بنابراین، مدرنیته در شاکله‌ی جدیدی هویدا شد که می‌تواند تعمیق مدرنیته و ارزش‌های آن قلمداد شود. این جامعه‌ی جدید، جامعه‌ی ریسک است که البته نباید گسست از گذشته محسوب شود (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۲).

جوامع مدرن اولیه مثلاً در قرون ۱۷ و ۱۸ بسیاری از تهدیدها را تجربه کردند. شرایط آب و هوایی بد ممکن بود محصولات را نابود کند، بیماری ممکن بود به صورت غیر قابل کنترلی حمله کند. این مخاطرات ماورای کنترل انسان بود. متعاقباً صنعتی شدن و رشد دانش پزشکی و تکنیکی به مردم اجازه داد تا کنترل بیشتری را بر محیط پیرامون خود اعمال کنند. پیش‌بینی وضعیت آب و هوا تهدیدهای منجر به نابودی را تقلیل داد. مخاطره‌ی کمتری وجود داشت و مردم خوش‌بین بودند که مخاطرات آینده تحت کنترل در خواهند آمد. بیمه و برنامه‌های جبران خسارت به مردم اجازه داد تا به حد زیادی در برابر مخاطره تأمین مالی شوند. در حالیکه، در حدود ۲۵ تا ۳۰ سال آخر قرن ۲۰ مخاطره دوباره ظاهر شد. این بار زیان‌ها اغلب خلق شده انسان بودند. جوامع به واسطه‌ی احتمال خرابی و نقص‌های مخرب نیروگاه‌های هسته‌ای یا به واسطه تغییرات آب و هوایی ایجاد شده توسط انتشار امواج به اتمسفر تهدید می‌شوند، و بسیار سخت است که ببینیم چگونه کسی بتواند در برابر خطرات بیمه شود. کنترل و تنظیم چنین مخاطراتی آن قدر مهم شده است که خصوصیت جوامع معاصر را تغییر داده است (بروس و یارلی، ۲۰۰۶: ۱۸).

بنابراین مفهوم مخاطره بیشتر در ارتباط با نحوه‌ی سازمان‌دهی جهان اجتماعی هم بوسیله‌ی کنشگران عادی و هم متخصصان فنی، بگونه‌ای بنیادی مطرح است (ریترز، ۱۳۹۰: ۷۳۱). نوگرایی، مخاطره‌ی کلی در برخی از حوزه‌ها و شیوه‌های زندگی را کاهش می‌دهد، ولی عوامل مخاطره‌آمیز جدیدی را مطرح می‌سازد که در دوران پیشین بطور کلی ناشناخته بود؛ و همچنین در جوامع صنعتی پیشرفته، مخاطره کارکردی است از

وابستگی زیاد ما به نهادهایی مثل دولت، علم پزشکی تخصصی و بازار کار (ترنر، ۱۹۹۴: ۱۷۶).

به زعم بک، جامعه‌ی مخاطره‌آمیز تحت تأثیر سه پروسه‌ی کلیدی شکل می‌گیرد که خود ادامه‌ی فرایندهای آغازین مدرنیته و تعمیق آن‌ها می‌باشد: که عبارت‌اند از ۱- توزیع مجدد ثروت و مخاطره، ۲- فردیت‌یابی، و ۳- استاندارد زدایی از کار.

۱- توزیع مجدد ثروت و مخاطره: نوع مخاطرات در جوامع جدید حاصل فعالیت‌های بشرند حال آنکه، مخاطرات جوامع ماقبل مدرن شکل عدم قطعیت داشتند. در عین حال، در جوامع مدرن دعوا بر سر تقسیم ثروت و درآمد و امتیازات و بطور کلی «خوبی‌ها»، «خیرها» و «چیزهای مثبت» بود، ولی در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز، مسئله به صورت توزیع «امور منفی» درآمده است؛ همچنین مخاطرات جدید حالت جهانی و یا سیاره‌ای دارند و همه‌ی ساکنان کره‌ی ارضی را مورد تهدید قرار می‌دهند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵).

در شرایط فرا کمیابی^۱، تولید ثروت موازی با تولید مخاطره ادامه می‌یابد که برخی از آنان جمعیت جهانی را تهدید می‌کند. مخاطرات در میان طبقات اجتماعی، مرزهای ملی و حتی نسلی حرکت می‌کنند (ترنر، ۲۰۰۶: ۵۲۵).

۲- فردیت‌یابی: فرد و فردیت از دعاوی اصلی و اساسی مدرنیته بوده و از قرن ۱۷، نهادها و ساختارهای اجتماعی برای آزادی و استقلال فردی زیر سؤال رفته است. به تدریج زندگی اجتماعی به شکل «ما» (یعنی خانواده‌ی گسترده) که ویژگی جامعه‌ی فئودالی بود، جای خود را به «من» داد و خانواده‌ها شکل هسته‌ای به خود گرفتند. از سوی دیگر، تأثیر کلیسا و مذهب به حوزه‌ی خصوصی و شخصی افراد محدود گردید و در مقابل، افراد به نهادها و انجمن‌های داوطلبانه‌ی غیر شخصی که بر حسب قواعد و به صورت تخصصی و متشکل از افراد اغلب ناآشنا اداره می‌شدند (انجمن‌های علمی، باشگاه‌های اجتماعی، و اتحادیه‌ها) روی آوردند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۵).

فرصت‌ها، تهدیدها و دوگانگی‌های احساسی زندگی که قبلاً امکان غلبه بر آن‌ها در گروه خانوادگی، اجتماع روستایی یا با توسل و مراجعه به یک گروه یا طبقه‌ی اجتماعی وجود داشت باید توسط خود افراد ادراک، تفسیر و کنترل شود؛ و حتی «خود»، دیگر

^۱ post-scracity

یک خود روشن و بی‌ابهام نیست بلکه به گفتمان‌های متناقض خود تکه‌تکه شده است (آلاسوتاری^۱، ۲۰۰۴: ۲۷).

از اواخر قرن بیستم فردیت تعمیق یافت؛ بک می‌گوید از ساختار به عاملیت رسیده‌ایم. بواسطه‌ی انقلاب‌های علمی و تکنولوژیک، دیگر نیازی به نیروی کار غیر ماهر و فاقد تحصیلات وجود ندارد. از این‌رو جامعه‌ی اطلاعاتی بسیار تحصیل‌کرده‌ای بوجود آمد که جای نیروی کار یدی سابق را گرفت. افراد تحصیل‌کرده در باب رابطه‌ی نسل‌های سابق با نهادها و ساختارها به «تأمل» پرداختند و از این‌رو، مکان و محل معنا به صورتی بنیادین تغییر یافت. دیگر نهادها و ساختارها منبع معنای حیات فرد نبودند، بلکه فرد خود می‌توانست شکوفایی فردی و بیوگرافی خود را دنبال کند. فرد و «من» منشأ معنای زندگی می‌شود و در نتیجه، مشروعیت و اهمیت نهادها هم به تبع آن زیر سؤال می‌رود (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۶) و وفاداری به آن‌ها از بین می‌رود.

به گفته‌ی بک البته فردی شدن با فرد شروع نمی‌شود. فردی شدن در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، ثمره‌ی دولتی (عمدتاً دولت رفاه) است که سرگرم ارائه‌ی حقوق و خدمات به افراد (نه خانواده، طبقه یا قومیت‌ها) بود. از این‌رو دولت اجتماعی محرک فردی شدن می‌گردد و به آن جان می‌بخشد (بک، ۱۳۸۸: ۲۶۹).

از نظر بک فردگرایی تبدیل به ساختار اجتماعی مدرنیته دوم شده است. زندگی افراد در مدرنیته‌ی دوم با انتخاب مشخص می‌شود که در نسل‌های پیشین خبری از چنین انتخابی نبود. بک انتخاب را بعنوان شرایطی بطور مشخص مثبت در نظر نمی‌گیرد. فردگرایی یک وضعیت اجتماعی است، که از انتخاب آزادانه افراد ناشی نمی‌شود، و آن‌ها وادارند تا زندگی‌نامه‌های خود را بسازند، در حالیکه در زمان‌های گذشته زندگی یک روند طبیعی و استاندارد را دنبال می‌کرد. خودسازی اجباری باید مطابق با الویت‌ها و مراحل مختلف زندگی اتفاق افتد و باید مطابق با دستورالعمل و قوانین بازار کار، دولت رفاه و نظام آموزشی تنظیم شود. به دلیل این وابستگی به ساختارهای نهادی بک مفهوم «فردگرایی نهادینه‌شده»^۲ی پارسونز را مورد استفاده قرار می‌دهد. بنابراین دولت رفاه و بازار کار نقش مهمی را در چگونگی ساخت زندگی‌نامه‌ها توسط افراد بازی می‌کنند، و دولت رفاه تا اندازه‌ای کم و بیش می‌تواند خلق زندگی‌نامه‌های خودگردان توسط افراد را تسهیل کند (وهنر و آبراهامسون، ۲۰۰۴: ۴).

^۱ Alasuutari

افراد در حال محکوم شدن به نوشتن زندگی خود هستند. فروپاشیدگی مختصر خانوادگی هسته‌ای و سلسله مراتب‌های سخت طبقاتی به این معناست که همه‌ی ما از بند ساختارهای جامعه‌ی صنعتی به سوی عدم قطعیت‌های یک جامعه در مخاطره‌ی جهانی رها شده‌ایم (ترنر، ۲۰۰۶: ۲۸۲). بنابراین به نظر بک جوامع مدرن به وسیله‌ی فرسودگی روش‌های سنتی زندگی که با میدان کنش (فضای عمل) پرمخاطره جایگزین شده، مشخص می‌شود (هینز، ۲۰۰۲: ۴۸).

در حالی که غیر نهادی شدن یا آنچه بک «نهادی شدن فردگرایی» می‌نامد ممکن است آزادی‌های نوینی به همراه داشته باشد، اما مسئولیت‌های جدیدی را نیز به همراه دارد. در این سناریو، دستاوردها و ناکامی‌های فردی تنها به عهده‌ی خود فرد است؛ لذا این سناریو مخاطرات جدیدی را با خود حمل می‌کند چون زندگی‌نامه‌های خودگردان ماهیتی آزمایشی و تجربی دارند (سیرستین، ۲۰۰۰: ۱۵).

۳- *استاندارد زدایی از کار: تحولات گوناگون، قطعیت جامعه‌ی صنعتی سنتی را* زیر سؤال برده است. از جمله این موارد شکل و محتوای کار و شغل است. اگر در جامعه صنعتی شغل و کار برای زندگی به صورت خطی (یعنی به صورت مشخص از استخدام تا بازنشستگی) بود، در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز حالتی غیر خطی و پیش‌بینی‌ناپذیر به خود می‌گیرد. اگر در آن جامعه شغل هر کس معین می‌کرد که نظام زندگی‌اش چگونه باشد، امروزه عوامل شکل‌دهنده به نظم و نظام زندگی انسان‌ها، متنوع شده و در زمان‌بندی مشاغل هم تغییرات مهمی رخ داده است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۸).

ظهور اشکال جدید اشتغال و بیکاری از طریق کار در خانه یا کار در فضای مجازی و شکل قراردادهای کاری و استخدام نیز دگرگون می‌شود. این امر خود از جهاتی تولید مخاطره می‌کند و به تعبیر بک، کم‌اشتغالی کثرت‌یافته^۱ شکل می‌گیرد و اتکا به سیستم‌های سابق تأمین اجتماعی نیز با دشواری‌هایی مواجه می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان به این نتایج درباره‌ی جامعه‌ی مخاطره‌آمیز رسید. جامعه‌ی مخاطره‌آمیز فقط به بیم و خطرهای محیط زیستی و سلامت و بهداشت محدود نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ی کاملی از تغییرات مرتبط به هم در زندگی اجتماعی معاصر است؛ تغییر در الگوهای اشتغال، افزایش ناامنی شغلی، کاهش نفوذ سنت و رسوم بر هویت شخصی، اضمحلال الگوهای خانوادگی سنتی و دموکراتیک شدن روابط شخصی. از آنجا که آینده‌های شخصی بسیار کمتر از جوامع سنتی «ثابت» و مقدر

^۱ pluralized underemployment

است، همه‌ی انواع و اقسام تصمیم‌گیری‌ها مخاطراتی را برای افراد در بر دارند. برای مثال، ازدواج کردن امروز بسیار بیش از زمانی که ازدواج یک نهاد مادام‌العمر بود، اقدامی مخاطره‌آمیز است. تصمیم‌گیری درباره‌ی تحصیل کردن و آینده‌ی شغلی نیز می‌تواند بیم و خطرهایی داشته باشد؛ دشوار بتوان پیش‌بینی کرد که چه مهارت‌هایی در آینده مهم و ارزشمند خواهند بود، آن هم در اقتصادی که با سرعت در حال تغییر است (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

ویژگی‌های جامعه مخاطره‌آمیز

جامعه‌ی مخاطره‌آمیز، جامعه‌ای است که در آن نگرانی افراد از آفات و بلاهای طبیعی (قحطی و زلزله) به سمت مخاطرات ناشی از فعالیت‌های انسانی که اغلب شکل جهانی و عالم‌گیر دارند، متوجه شده است. به تعبیر بک، اگر قوه‌ی محرکه‌ی جامعه‌ی طبقاتی و صنعتی در این شعار خلاصه می‌شد که «گرسنه‌ام»، شعار جامعه‌ی جدید این است: «می‌ترسم یا نگرانم». بطور خلاصه در جامعه‌ی طبقاتی سابق، مسئله داشتن سهمی از درآمدها و مزایای اجتماع و برابری یا نابرابری آن بود، اما ایده‌ی محوری و مرکزی کنونی، ایمنی است و هر کسی می‌کوشد از مخاطرات و ریسک‌ها ایمن بماند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۴).

بک مدعی است که در حالی که در جوامع ماقبل مدرن انسجام بر پایه‌ی نیاز بود، انسجام دنیای معاصر بر پایه‌ی نگرانی است. بدین معنا که جوامع به گونه‌ای سازمان‌دهی شده بودند تا از خود در مقابل کمبود محافظت کنند و اکثر نظام‌های رفاه حول نیاز و ضرورت سخن می‌گفتند. هر چند، جوامع معاصر اغلب جوامع فراوانی و وفور هستند، اما به موجب اهمیت به ماهیت مخاطره‌ی جهانی و عدم قطعیت به یکدیگر متصل هستند، و در نتیجه اهداف و آرزوهای دولت محدود کردن خطرات موجود است (ترنر، ۱۹۹۴: ۱۷۸).

به نظر بک در برابر خطرات هسته‌ای، شیمیایی و بیوتکنولوژیکی، دیگر امکان تصمیمات معتبر و مقتدر که توسط گروه‌هایی از متخصصان گرفته می‌شد، وجود ندارد. به همین دلیل اقتدارشناختی^۱ دیگر مسئولیت برخی گروه‌های خاص از دانشمندان، سیاستمداران و صنعت‌گران نیست، بلکه در میان گستره‌ی عظیمی از گروه‌های

^۱ epistemic authority

اجتماعی پراکنده است، که ارتباط متقابل پیوسته‌ی آن‌ها می‌تواند جامعه را به سطح جدیدی از خود - انتقادی برساند (لش و دیگران، ۱۹۹۶: ۶؛ به نقل از فرانکلین، ۲۰۰۲: ۴۷).

جامعه‌ی مخاطره‌آمیز صرفاً از این واقعیت برنمی‌خیزد که زندگی روزانه عموماً خطرناک‌تر شده است. مسئله بیشتر بدون مرز شدن مخاطرات غیرقابل کنترل است. این بدون مرز شدن (بیکرانگی مخاطره) دارای ۳ بعد است: فاصله‌ای، زمانی و اجتماعی. در بعد فاصله‌ای، ما خود را با مخاطراتی مواجه می‌بینیم که هیچ حد و مرزی از جمله دولت - ملت را نمی‌شناسد: تغییرات آب و هوایی یا سوراخ شدن لایه‌ی اوزون که همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طریق مشابه، در بعد زمانی، دوران طولانی نهنفتگی خطرناکها - مثل از بین بردن زباله‌های هسته‌ای یا پیامدهای غذایی دست کاری شده ژنتیکی - به راحتی قابل جلوگیری و مواجهه نیستند. نهایتاً در بعد اجتماعی، تعیین اینکه چه کسی باعث آلودگی محیطی یا بحران اقتصادی شده و اینکه چه کسی مسئول است سخت می‌باشد (ریتزر، ۲۰۰۵، جلد دوم: ۶۴۸).

این‌ها بدان معناست که مرزهای بیمه‌برداری^۱ خصوصی منحل می‌شوند، چرا که بر اساس پتانسیل اولیه (بنیادی) برای جبران خسارت و بر اساس امکان برآورد احتمال آن‌ها بوسیله‌ی محاسبات کمی مخاطره استوار است. بنابراین مسئله‌ی پنهان مرکزی در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز چگونگی جعل اعمال کنترل بر غیرقابل کنترل است - در سیاست، قانون، علم، تکنولوژی، اقتصاد و زندگی روزمره (ریتزر، ۲۰۰۵: ۶۴۹-۶۴۸).

نظریه مدرن شدن بازتابی یا بازتابی شدن مدرن

جامعه‌ی مدرن دچار تحول بنیادی شده و اسامی گوناگونی برای مشخص کردن این تحول، از قبیل دوران پست‌مدرن، عصر پست - ماتریالیسم و نظایر آن استفاده می‌شود، اما به زعم اولریش بک، این تحول، نه عبور از مدرنیته بلکه تعمیق آن است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۲۷). در واقع مفهوم بک از مخاطره بر این ایده استوار است که مدرنیزاسیون تعداد کثیری از مشکلات و تناقضات را ایجاد خواهد کرد که نهادهای مدرن را به ستوه آورده و در نتیجه، نهادهای اجتماعی بازتابی می‌شوند به طوری که وزن

^۱ insurability

و پیچیدگی مسائل پیش روی آن‌ها به فرایندهای خود - ارزیابی^۱ وادارشان می‌کند (ترنر، ۱۹۹۴: ۱۷).

درست همچنان که نوسازی ساختار جامعه‌ی فئودال را در قرن ۱۹ متلاشی کرد و جامعه‌ی صنعتی را به وجود آورد امروز نیز نوسازی دارد جامعه‌ی صنعتی را متلاشی می‌کند و نوگرایی دیگری دارد پدید می‌آید. بک این صورت تازه یا نوپدید نوگرایی را نوگرایی بازاندیشانه می‌نامد یا (بازتابی) (ریتزر، ۱۳۹۰: ۷۳۲). چون «بازتابی» اغلب باعث سوء تفاهم می‌شود، بک تأیید می‌کند که بازتابی به معنای آن نیست که مردم در جامعه‌ی امروزی بیش از گذشته خودآگاه هستند. بلکه ترجیحاً نشان‌دهنده‌ی آگاهی افزون‌تر است که سلطه بر طبیعت، تکنیک، اجتماع و ... غیر ممکن است (ریتزر و راین، ۲۰۱۱: ۴۹۷).

دوره‌ی اولیه و «کلاسیک» نوگرایی مقارن با جامعه‌ی صنعتی بود، اما دوره‌ی نوین نوگرایی که تازه پدیدار شده، با جامعه‌ی مخاطره‌آمیز همراه است. یعنی جهان کنونی عناصری از هر دو جامعه را در بر می‌گیرد (ریتزر، ۱۳۹۰: ۷۳۲). در اصل، بک مفهوم مدرنیته‌ی بازتابی را برای اشاره به رخداد یک جامعه‌ی مخاطره‌آمیز و فردی شدن نهادی در حال رشد مطرح کرد (همان: ۴۹۷). بک ملاحظاتی نظری خود را به نظریه‌ای عام توسعه می‌دهد. او مفهوم تغییر اجتماعی را از مخاطره و فردی شدن به تغییر عمومی نهادهای مرکزی و اصول مدرنیته اول، به مدرنیته بازتابی توسعه داد (ریتزر و راین، ۲۰۱۱: ۴۹۷).

در نتیجه هر چند نوگرایی جامعه‌ی مخاطره‌آمیز را به بار آورده که سرشار از مخاطرات و مصائب ناشی از نظام‌های عقلانی غیرانسانی و غیر عاطفی است، اما این امکان را نیز برای انسان‌ها پدید آورده که درباره‌ی خود و نظام روابط اجتماعی‌شان بازاندیشی کنند و در نتیجه خود و جامعه‌شان را بازسازی کنند (همان: ۷۸۲).

مدرن شدن بازتابی موتور محرکه و مشخص کننده‌ی جامعه در مخاطره است و مطابق با آن پیشرفت جامعه‌ی کنونی از خلال سازمان‌دهی مجدد و بهبود و اصلاح دوباره صورت می‌گیرد. در این جامعه میان علم و صنعت مرتباً تبادل اطلاعات صورت می‌گیرد. پیشرفت آن نیز از خلال اصلاحات و انطباق‌های حاصله ایجاد می‌گردد. نمونه‌ای از کنش‌ها در این مدرنیته، پدیده‌ی توسعه‌ی پایدار و اصل احتیاط در هر گونه اقدام است که اکثر شرکت‌ها امروزه خود را ملزم به رعایت آن‌ها می‌دانند. به هر حال در

^۱ self evaluation

این مدرنیته توجهی اصلی، نه توسعه منابع بلکه ارزیابی مجدد منابعی است که از سوی جامعه‌ی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مخاطره، اعتماد و علم

ادعا می‌شود که در جوامع مخاطره‌آمیز سختی‌های همه‌جانبه‌ای برای تولید دانش معتبر و موثق وجود دارد. در ظاهر این ادعا شبیه به ادعای پست‌مدرنیسم است. در حالی که بک مشکل مواجه شده با دانش را یکی از مشکلات مدرنیته بازتابی می‌داند. به بیانی دیگر، در مواجهه با مخاطرات جدید، دانش تکنیکی و علمی و پزشکی و بهداشتی موضوع موشکافی و بررسی بیشتر قرار گرفته‌اند. در مواجهه با این خود - آزمایی، تخصص، کمتر قطعی و مسلم و اغلب تکه‌تکه شده است. برای نمونه برخی متخصصان در دفاع از نیروی هسته‌ای صحبت می‌کنند و دیگران بر ضد آن سخن می‌گویند. اقتدار دانش تکنیکی در حال رکود و کاهش است (بروس و یارلی، ۲۰۰۶: ۱۸).

بک در کتاب «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز: به سوی یک نوگرایی نوین» بر روی ماهیت و پایگاه متخصصان علمی تمرکز می‌کند. مطابق با گفته‌ی بک علم نیز با چالش‌ها بازتابی روبرو شده است. او استدلال می‌کند که دانشمندان علوم طبیعی دیگر نمی‌توانند ادعای پرآب و تاب درباره‌ی در اختیار داشتن دانش بی‌رقیب بکنند؛ و بعلاوه مردم نسبت به ادعای علم شکاک شده‌اند.

آنچه جامعه‌ی مخاطره‌آمیز را از مرحله‌ی صنعتی پیشین توسعه‌ی اجتماعی متمایز می‌کند این است که در اولی، علم و فن‌آوری بعنوان نیروهایی مثبت برای پیشرفت اجتماعی نگریسته می‌شدند، در جامعه‌ی مخاطره‌آمیز این معادله پیشرفت علم و فن‌آوری از سوئی و پیشرفت اجتماعی از دیگر سو درهم شکسته است. جامعه‌ی مخاطره‌آمیز معنای جدیدی از ترس، عدم اطمینان، و ناراحتی نسبت به تحولات علمی و تکنولوژی را وصف می‌کند. اما از نظر بک این عدم اطمینان یا سوء ظن به علم و تکنولوژی محدود نمی‌شود بلکه می‌توان آن را در فرسایش «اعتماد» نسبت به نهادهای حاکم اجتماعی و سیاسی از قبیل (شرکت‌های صنعتی و دولت) نیز مشاهده کرد. در اینجا احتجاج «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز» بک مکمل نظریات دیگری می‌شود که «بحران مشروعیت» جوامع باختری را مورد تحلیل قرار می‌دهند و نمونه‌اش کارهای اولیه

هابرماس و آثار نومارکسیستی سایر نظریه‌پردازان اجتماعی از قبیل کلاوس آفی^۱ هستند (بری، ۱۳۸۰: ۲۰۹). رویکرد انتقادی بک نسبت به عقلانیت علمی می‌تواند به حملات ماقبل‌تر به عقلانیت ابزاری در کار وبر و نظریه‌پردازان انتقادی بازگردد (ترنر، ۱۹۹۴: ۱۷۹).

فردی شدن و طبقه اجتماعی

در کار دیگری، بک (۱۹۸۳)، ادعا می‌کند که جایگاه‌های طبقاتی بوسیله‌ی فرایند فردی شدن، غیر سنتی شده‌اند، که به وسیله‌ی افزایش تحرک اجتماعی، ظهور دولت رفاه، فرصت‌های آموزشی بهبود یافته و گسترش روابط کارمزدی ایجاد شده است. نتیجه، تخریب و نابودی تجربیات یکپارچه و جهان‌حیاتی^۲ طبقات و رشد اشکال فردی شده‌ی زندگی خواهد بود که در آن مردم وادار هستند تا زندگی خودشان را مدیریت کنند و لذا باید به صورت فردی با مخاطراتی که احتمال رخدادشان افزایش یافته دست و پنجه نرم کنند و او مدعی است که فرایندهای فردی شدن و شکل‌گیری طبقه متقابلاً مرتبط هستند. برای بک مخاطره یک مقوله‌ی ذهنی است که تجربیات مشترک جهان حیاتی و انسجام طبقاتی را نشانه گرفته است (فاجز، ۲۰۰۸: ۱۹۰).

جامعه مخاطره‌آمیز جهانی

«جهانی شدن» یک فرایند دیالکتیکی غیر خطی است که در آن جهانی و محلی نه بعنوان قطب‌های فرهنگی بلکه بعنوان اصولی ترکیب شده و متقابلاً به هم پیچیده، وجود دارند. این فرایندها نه تنها شامل ارتباط درونی میان مرزها، که شامل دگرگونی کیفیت اجتماعی و سیاسی درون جوامع دولت - ملت نیز می‌شود (بک، ۲۰۰۲: ۱۷).

بک خطرات نوگرایی (حوادث اتمی، باران‌های اسیدی، سموم و آلاینده‌های جهانی) را نتیجه‌ی مستقیم صنعتی شدن می‌داند. او معتقد است شدت خطر در ارتباط با جهانی شدن دو برابر است. بک نوگرایی را اصلی‌ترین نیروی جهانی‌کننده می‌داند. او می‌افزاید: تکثیر خطر موجب می‌شود که جامعه‌ی جهانی به جامعه‌ی خطرخیز تبدیل شود. خطرهای فعلی به خاستگاه محلی خود وابسته نیستند، بلکه ماهیتاً تمام اشکال زندگی در کره‌ی زمین را به مخاطره می‌اندازند (نبوی، ۱۳۸۵: ۷).

^۱ Claus Offe

^۲ life world

طبق نظر بک، یکی از جنبه‌های مهم جامعه‌ی مخاطره‌آمیز این است که بیم و خطرهای آن محدودیت مکانی، زمانی یا اجتماعی ندارند. مخاطره‌های امروزه بر همه‌ی کشورها و همه‌ی طبقه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این مخاطره نه فقط پیامدهای مشخص بلکه پیامدهای جهانی را به دنبال دارند. بسیاری از شکل‌های مخاطره مثل مخاطره‌هایی که به سلامتی انسان و محیط زیست مربوط می‌شوند، مرزهای ملی را درمی‌نوردند. انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل در اوکراین در سال ۱۹۸۶ مثال روشنی از این نکته است. همه‌ی کسانی که در مجاورت چرنوبیل زندگی می‌کردند - صرف نظر از سن، طبقه، جنس یا منزلت - در معرض سطوح خطرناک تشعشع اتمی قرار گرفتند. در همین زمان آثار و نتایج این حادثه بسیار فراتر از خود چرنوبیل گسترش یافت؛ در سراسر اروپا و فراتر از آن، سطوح فوق‌العاده بالایی از تشعشع حتی مدت‌ها پس از انفجار ثبت می‌شد (کیدنز، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

جامعه به یک جامعه‌ی مخاطره‌آمیز یا «جامعه در مخاطره‌ی جهانی» تبدیل شده است (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱). اما جنبه‌ی فراملیتی است که همکاری را برای حل ماجرا ضروری می‌کند و ماهیتی جهانی به آن می‌بخشد. افت بازار جهانی مالی یا تغییرات آب و هوایی، مناطق را بصورتی کاملاً متفاوت متأثر می‌کند. اما این اصل که هر فردی تحت تأثیر قرار می‌گیرد را تغییر نمی‌دهد. به لحاظ عقلی (منطقی) واضح است که مسائل جهانی تنها راه‌حل‌های جهانی دارند و به همکاری جهانی نیاز دارند. اما میان احتمال (پتانسیل) رخداد همکاری جهانی و واقع شدن آن انبوهی از تعارضات مخاطره‌آمیز وجود دارد (ریتزر، ۲۰۰۵: ۶۴۹).

زمانی که می‌گوییم این مخاطرات جهانی‌اند، نباید معادل با همگن‌سازی جهان گرفته شود؛ این یعنی، تمام مناطق و فرهنگ‌ها اکنون به صورتی مساوی تحت تأثیر مجموعه‌ای یکنواخت از مخاطرات غیرقابل محاسبه و کنترل در حوزه‌های بوم‌شناسی، اقتصاد و قدرت هستند. برعکس، مخاطرات جهانی به صورتی نابرابر توزیع شده‌اند. جامعه در مخاطره‌ی جهانی بعنوان فرایندی درون‌زاد (داخلی) ظاهر نمی‌شوند که بتواند بوسیله‌ی تصمیم‌گیری مستقل ملی مورد مبارزه قرار گیرد بلکه بیشتر بعنوان فرایندی برون‌زاد بوده که توسط تصمیمات گرفته شده در دیگر کشورها به خصوص در کشورهای به اصطلاح مرکز سوق پیدا کرده است (همان). در نتیجه‌ی آگاهی از وابستگی متقابل جهانی اکنون سیاست نوین مخاطره توسط قلمرو محدود نمی‌شود و در آن چندین گروه

از متخصصان تلاش می‌کنند تا به تخصص خود بعنوان تنها راه حل بالقوه‌ی مدیریت مخاطره، مشروعیت بخشند (بورگاتا، ۲۰۰۰: ۱۰۸۶).

جهان‌وطنی شدن و جامعه‌شناسی جهان‌وطنی

جهان‌وطنی شدن به معنای جهانی‌شدن داخلی، جهانی‌شدن از درون جوامع ملی است. جهان‌وطنی شدن آگاهی هر روزه و هویت‌ها را بطور معناداری دگرگون می‌کند. مشکلات نگرانی جهانی در حال تبدیل شدن به بخشی از تجربیات محلی هر روزه و زندگی جهانی اخلاقی مردم است. به نظر بک، مطالعه‌ی «جهانی‌شدن» و «جهان‌وطن‌گرایی» انقلابی را در علوم اجتماعی ایجاد می‌کند (بک، ۲۰۰۲: ۱۷).

جهان‌وطن‌گرایی، احساس روینده‌ی نیاز به پذیرش و علاقه به «دیگران» در فرهنگ‌های جهانی شده مدرنیته متأخر است، در حقیقت جهان‌وطن‌گرایی از پیچیدگی فرهنگی، هرج و مرج و عدم ثبات پذیرایی می‌کند. بنا به تعبیر بک برای مثال، مخاطرات محیطی دید همه‌جانبه‌ای ایجاد کرده‌اند که بشریت و طبیعت بصورت جبران‌ناپذیر و غیر قابل بازگشتی غرق در یکدیگر شده‌اند، بطوریکه دیگر تمایزی روشن میان طبیعت و فرهنگ وجود ندارد. امروزه اگر درباره‌ی فرهنگ صحبت کنیم، درباره‌ی طبیعت صحبت کرده‌ایم و برعکس (بک، ۲۰۰۰: ۱۴۵).

مدرنیته‌ی اول، مدرنیته‌ی ملی بود. مدرنیته‌ی دوم، مدرنیته‌ی فراملی یا مدرنیته‌ی جهان‌وطنی است. مدرنیته‌ی دوم، زمانی است که جامعه از معادل بودن با دولت - ملت دست می‌کشد، زمانی که تمام توسعه‌ی اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و تکنولوژیکی اساساً فراملی می‌شوند. هر چه فرایند مرزهای دولت را کمتر مورد توجه قرار دهد - مردم فراملی خرید کنند، فراملی عاشق شود، فراملی تحت آموزش قرار گرفته باشند، فراملی زندگی کنند (که به معنی ترکیب وفاداری‌ها و هویت‌های چندگانه است) - پارادایم جوامع که درون چارچوب دولت - ملت سازمان‌دهی شده باشد واقعیت خود را از دست می‌دهد (بک، ۲۰۰۳: ۲۷).

جهان‌وطنی شدن از طرفی دیگر که سنت و عقیده‌ی من است، نشان می‌دهد که ساختارها و سازمان‌های اجتماعی تا کجا و چقدر در حال فراملی شدن هستند. فرضیه‌ی مقدم در اینجا این است که آنچه ملی است دیگر ملی باقی نمی‌ماند. زمانی که این نقطه‌نظر را بپذیریم، نیازمند تمایزی سیستماتیک میان مظهر و جلوه‌ی ملی و واقعیت

جهان‌وطنی «جریان‌های جهانی هستیم» - جریان‌های اطلاعات، نماد، پول، آموزش، مخاطرات و مردم (همان: ۲۱).

مایکل بیلینگ^۱ مفهوم «ملی‌گرایی همه‌جایی» را مطرح کرد. منظور وی این است که ما دائماً و ناخودآگاه هویت‌های ملی‌مان را تعریف و تثبیت می‌کنیم. اما یک می‌گوید عکس این مطلب نیز صادق است، ما اغلب «جهان‌وطنی همه‌جایی» را تجربه می‌کنیم. برای مثال یک غذا را مورد توجه قرار می‌دهد و می‌گوید آیا امروزه خوردن بطور ملی امکان‌پذیر است؟ مصرف هر نوع غذا از سوی ما تکمیل یک فرایند جهانی تولید است. کارگران جهان ممکن است تاکنون متحد نشده باشند اما غذایشان قطعاً شده است. غذاها اکنون در یک مغازه و در کنار یکدیگر پیدا می‌شوند (همان: ۲۱).

در مثال دیگری که یک زبان‌اور^۲ نقل می‌کند درباره‌ی تلویزیون است. تلویزیون به معنای دیدن چیزهای دور دست است و فاصله‌ها را از بین می‌برد. به نظر او با وجود تلویزیون و اینترنت فاصله‌ی فیزیکی تأثیر چندانی در جدا کردن فردی غیر مهاجر ندارد. از این جهت تک‌تک انسان‌ها به صورت همزمان یک مکان تقسیم نشده را اشغال می‌کنند. در نتیجه حتی افراد بی‌حرکت به موجب اشغال کردن همزمان حال حاضر دنیا، پیچیدگی جهان درشان بازتاب می‌شود؛ لذا ملی‌گرایی همه‌جایی بوسیله‌ی جریان شدید جهان‌وطنی همه‌جایی در حال فرسایش است (همان: ۲۲).

فرایندهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی‌شدن در حال تحلیل بردن پایه‌های مدرنیته‌ی اول هستند؛ بنابراین، آنچه که بدان بعنوان «جهانی‌شدن داخلی^۳» یا «جهان‌وطنی شدن» جوامع دولت - ملت از درون اشاره می‌کند، برای فهم جامعه‌ی معاصر اساسی شده است (ریتزر، ۲۰۰۵: ۴۱). صریحاً آن سازمان‌هایی که تصور می‌شد به بهترین شکل ملت را تعریف کنند به شکل گسترده‌ای در حال فراموشی هستند و بدین معناست که اساسی‌ترین مقوله‌های ما برای فهم جهان اجتماعی نیاز به تغییر دارد (همان: ۲۳).

از نظر یک جهان‌وطنی‌شدن یک مفهوم روش‌شناختی است که کمک می‌کند تا بر ملی‌گرایی روش‌شناختی غلبه کرد و چارچوب مرجعی برای تحلیل تعارضات اجتماعی، دینامیک‌ها و ساختارهای مدرنیته‌ی دوم ساخته شود (بک، ۲۰۰۲: ۱۸). جامعه‌شناسی

^۱ Michael Billig

^۲ John Urry

^۳ internal globalization

جهان‌وطنی چشم‌اندازهای نوینی را بر زمینه‌ها و بسترهای ایزوله (مجزا)، مأنوس و محلی و ملی می‌گشاید. با این تصور، جهان‌وطنی نوین مسیرهای تجربی و روش‌شناختی‌ای را دنبال می‌کند که دیگر رشته‌های علمی مثل مردم‌شناسی معاصر، جغرافیا، و انسان‌شناسی در پیش گرفته‌اند (بک، ۲۰۰۸: ۱۲).

برای بازتعریف و بازسازی علوم اجتماعی و انسانی برای دنیای جهانی دو چالش وجود دارد:

۱- کشف و نقد اینکه چگونه جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ و ... هنوز زندانی دولت - ملت هستند و منجر به یک تخیل ملی اشتباه شده‌اند؛ ۲- چگونگی باز تعریف فراملی مفاهیم و واحدهای اساسی نظری برای تحقیق تجربی مثل سیاست، جامعه، هویت، ملت، تاریخ، طبقه، قانون، دموکراسی، اجتماع، انسجام، عدالت، خانوار. این مستلزم یک جابجایی یا انتقال پارادایم است؛ و یک بیانیه‌ی جهان‌وطنی نیز برای علوم اجتماعی است، نه تنها برای تجدید روش‌ها و دستورالعمل‌های علمی و ادعای عمومی خود بلکه همچنین برای بازگرداندن علوم اجتماعی به عرصه‌ی عمومی (بک و ایشنایدر، ۲۰۱۰: ۶۳۶).

در همین راستا بک میان جهان‌شمول‌گرایی و جهان‌وطن‌گرایی فرق می‌گذارد. جهان‌وطن‌گرایی معنا و مفهومی را از یک جامعه‌ی خاص یا تجربه‌ای تاریخی اخذ می‌کند و آن را به یک نظریه از جامعه تعمیم می‌بخشد. این موضوع برای جامعه‌شناسی آمریکا صادق است، که از قبل فرض می‌کند جهان خارجی مثل ایالت متحده است. اما جهان‌وطن‌گرایی زمانی است که این چارچوب جهان‌شمول با تجارب و پیش‌زمینه‌های تاریخی نقد شود (بک، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۱). یعنی مشمول کردن دیگر جامعه‌شناسی‌های ملی در چشم‌اندازی اروپایی (بک، ۲۰۰۳). چون به نظر بک مسیرهای مختلفی برای مدرن شدن وجود دارد و مدرنیته‌های مختلفی در غرب و در خارج از آن وجود دارد. از نظر او ما در عصری از مدرنیته‌های درهم زندگی می‌کنیم که در همان حال نگاه‌های متفاوتی به تاریخ و آینده مدرنیته دارند (بک، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۱).

مردم سالارسازی

حجت بک در مدرنیزاسیون تأملی‌اش دایر بر این مدار است که مخاطرات زیست‌بوم شناختی و دیگر مخاطرات جاری تنها در صورتی حل خواهند شد که کار خود را از پرسش زیر آغاز کنیم: «چگونه مایلیم به زیستن بپردازیم؟». در پیشرفت اجتماعی که

پایه‌ی آن بر قواعد مردم‌سالارانه قرار دارد، سخن بک این است که ما زیستن در نوع دیگری از جامعه را انتخاب می‌کنیم که دره‌هایش به روی کنترل و حسابرسی و مسئولیت‌پذیری بازتر باشد. دامنه‌ی این فرایند مردم‌سالارانه سازی از نظر بک به آن عرصه‌هایی از زندگی حیات اجتماعی - نظیر علم و فن‌آوری - کشیده می‌شود که می‌توانند بطور فاحشی بر زندگی مردم اثر بگذارند، و با این حال عجلتاً چندان و یا اصلاً کنترلی بر آن ندارند (بری، ۱۳۸۰: ۲۱۸).

بنا به نظر بک «جامعه‌ی صنعتی»، «دموکراسی ابتری» به وجود آورده که در آن مسائل تغییرات فناورانه جامعه خارج از تماس و دسترس تصمیم‌گیری سیاسی - پارلمانی قرار می‌گیرد. بدان گونه که امور اوضاع در زمان حاضر قرار دارند، می‌توان به پیشرفت فنی - اقتصادی «نه» گفت ولی این کار به هیچ وجه اوضاع را عوض نمی‌کند. برای به سامان کردن این وضع، برخورد با مخاطرات زیست‌بوم شناختی و زیست‌محیطی ایجاب می‌کند که مردم‌سالاری، شفافیت اعمال دولت، محاسبه‌پذیری مردم‌سالارانه و مشارکت مردمی در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با علم و فن‌آوری، نه کمتر بلکه بیشتر شود. پرسش ساده‌ای که بک می‌کند این است که «چرا مردم‌سالاری باید در پشت در آزمایشگاه خاتمه یابد؟» به ویژه از آن جهت که پیامدهای تصمیماتی که در داخل آزمایشگاه گرفته می‌شود بطور بالقوه بسیار دور رس و سیطره‌آمیز است (همان: ۲۱۹).

نمونه‌های این تعمیم مسئولیت و محاسبه‌پذیری مردم‌سالاری شامل «حق اطلاع» از تصمیم‌های دولت و شرکت‌ها، یعنی تصمیماتی که بر زندگی مردم اثر می‌نهند، برخورداری شهروندان از فرصت‌های بیشتر برای نظارت بر تصمیمات مؤثر در سرنوشت آن‌ها، قاعده‌مندتر کردن تصمیم‌های «معاف از محاسبه و مسئولیت‌پذیری» مؤسسات، مشارکت بیشتر مردم در پرس‌وجو راجع اعمال و نقشه‌های دولت (از پیشنهاد احداث و توسعه‌ی راه‌های جدید گرفته تا مهندسی ژنتیک) و انتظام بخشیدن جامع‌تر علم و فن‌آوری به شیوه مردم‌سالارانه است (همان: ۲۲۰).

یک دلیل دیگر برای تعمیم هنجارهای مردم‌سالارانه این است که مخاطرات زیست‌محیطی در عین حال موضوعاتی اذعاناً معنوی و اخلاقی هم شناخته می‌شوند که جامعه نیاز دارد تا درباره‌ی آن‌ها بحث کند و به حل و فصلشان بپردازد. مثلاً بحث‌هایی که بر سر مهندسی ژنتیک وجود دارد (همان).

غایت‌شناسی بک

هیتسلر معتقد است: بک امید دارد و این امید هم به قول او واقع‌بینانه است - اگر بخواهیم به زبانی ساده بیان کنیم - که مشکلات ناشی از انحلال مدرن صنعتی و ظهور جامعه‌ی خطرخیز جهانی با اصلاح‌های بنیادی اقتصادی، فناورانه، سیاسی و اجتماعی رفع شود. راه‌حلهایی که او در نظر داشت فقط به نسخه‌های جدید از الگوهای موجود و راه‌حل‌های آشنا از جمله تغییر قراردادهای و تحول نهادها محدود نمی‌شود، بلکه ویرانی و نوسازی آن‌ها و کشف شکل‌های مبادله‌ی اجتماعی جدید بر پای بدیهیات جدید و تعیین جایگاه فرد در جامعه در شرایط موجود را نیز شامل می‌شود. او حتی به اصول روابط جدید و هنوز به فکر نرسیده اقتصادی، علمی، فرهنگی، خانوادگی، جنسی و کنش‌های دیگر نیز فکر می‌کند. کوتاه سخن: بک به مرز زدایی جهان سیاست در ارتباط با فروریختن محدودیت‌ها در نظامی فکر می‌کرد که تا حالا تصور می‌شد کارایی دارد و عمل می‌کند. البته این فروپاشی باید به امید رسیدن به ترکیبی اساساً نو از «منطق‌هایی» منجر شود که تاکنون به عرصه‌ی خاصی تعلق داشته‌اند. منطق‌های موجود تاکنون حاوی راه‌حلهایی برای جوامع سازمان‌یافته در شکل دولت - ملت صنعتی و کشمکش‌های سنتی درباره‌ی مسئله‌ی توزیع مناسب هستند، در حالیکه برای بحران‌های جدید جهانی (اصولاً) باید شاخص‌های ارزیابی، واحدهای اندازه‌گیری، اصول تصمیم‌گیری، منظومه‌های منافع، فضای مذاکره، قواعد پیشبرد نظرات، فرمول‌های وحدت و امور دیگر نخست فکر و سپس کشف شوند (هیتزler، ۲۰۰۵).

آنچه بک با مقولات جدید خود در نظر دارد، نوعی جامعه‌شناسی سیاسی با امید رسیدن به جامعه‌ی جهانی قابل تغییر با کسب شناخت متفاوت از دنیا با استفاده از روشنگری است. هدف او بازسازی و دستیابی به آفاق سیاسی عملی و «متفاوت» است که در بستر آن سیاست، «علمی مداخله‌گر» و قابل شناخت باشد، علمی با دو ویژگی در جامعه‌شناسی سیاسی: مداخله‌گری ضمن درک واقعی از سیاست (به منزله‌ی امر عمومی، چرا که مداخله در ارتباط با سیاست انجام می‌گیرد و با آن رابطه‌ی حیاتی دارد).

هدف او از طرح این رویکرد «چیزی را شفاف گفتن^۱» است، لیکن «شفافیت» از دیدگاه بک ضرورتاً به معنای بیان «دقیق^۲» چیزی نیست. هدف او از شفاف بیان کردن

^۱ etwas klar zu sagen

^۲ präzise

کمک به انسان‌ها برای شفاف دیدن است: این که واقعیت چیست و چگونه می‌توان آن را دید. شفافیت در فهم یک از آن (دست‌کم در موارد تعیین‌کننده از دیدگاه سبک‌شناسی) کمتر به معنای تحلیلی و شناخت شناختی آن و بیشتر در سنت انتقادی به معنای آگاهی دادن است. به نظر او علم «زنده» باید به مناسبات عملی بپردازد، بر بی‌طرفی «غلط» غلبه، با ضروریات اقتصادی و (به اصطلاح) اجتماعی، فناوری بدون برنامه و خودمختار مبارزه و سرانجام بر امکانات عملی در خدمت حیات و تجدید حیات مطلوب انسان تأکید کند.

انتقادات

گفته می‌شود یک مخاطرات شکل تولید غذا در دوره‌ی مدرن را مطرح می‌کند ولی این نکته را که شیوه‌ی تولید مدرن توانسته برخی سم‌های طبیعی قوی را از بین ببرد و اینکه در کل غذای موجود در غرب نسبت به هر زمان دیگری ایمن‌تر است را نادیده می‌گیرد. از طرفی دیگر، یک به کلی از مشارکت داوطلبانه در مخاطرات چشم‌پوشی می‌کند؛ همه‌ی ما از خطرات ناشی از کشیدن سیگار آگاه هستیم اما همچنان آن را انجام می‌دهیم. یک خطرات تهدیدکننده از سوی طبیعت را نیز دست کم می‌گیرد: برای مثال، ایدز مخلوق تکنولوژی نوین نیست (بروس و یارلی، ۲۰۰۶: ۲۶۳).

ترنر با توجه به نظریه‌ی فردی شدن یک دو انتقاد را بر آن وارد می‌کند: ۱- خود فردیت‌یافته^۱ به دسترسی به مواد و منابع نمادین که به صورت نامتناسب و متغیری در جوامع صنعتی مدرن توزیع شده‌اند وابسته است. حال مشاخره در اینجا، این می‌باشد که خود فردیت یافته بیشتر شرایطی متوسط و میان حال است تا یک شرایط اجتماعی جهانی. ۲- این دیدگاه بطور جدی حد و اندازه‌ای که زندگی‌ها و احساس و ادراک‌های معمولی توسط الزامات اقتصادی استعمار شده است را کم‌اهمیت می‌شمارد (ترنر، ۲۰۰۶: ۲۸۲).

از نظر ترنر شاید یک انتقاد جدی‌تر به اظهارات یک این باشد که مخاطرات به صورت عمیق و بااهمیتی در طول سه قرن اخیر تغییر نکرده است. برای مثال، آیا شیوع آبله در دوران‌های اولیه با بیماری‌های زیست‌محیطی مدرن که یک توجه ما را به آن جلب می‌کند، خیلی متفاوت است؟ این سؤال بدان معناست که آیا معیار یک برای

^۱ individualized self

مخاطره، مثل ماهیت غیر شخصی و غیر قابل مشاهده بودن آن واقعاً بر رسیدگی و تحقیق تاریخی استوار است؟ افت و بلایای مخرب قرون ابتدایی‌تر قطعاً جهانی، دموکراتیک و عمومی بودند. چرا که اشراف‌زادگان نیز دچار مرگ‌هایی وحشتناک می‌شدند (ترنر، ۱۹۹۴: ۱۸۱-۱۸۰).

به نظر می‌رسد که پاسخ ساده و روشنی به سؤال روبرو وجود ندارد: آیا زندگی بطور ذاتی مخاطره‌آمیزتر شده است؟ از یک چشم‌انداز تاریخی، می‌توان تصور کرد، یک جامعه‌شناس که در سنت نوربرت الیاس تحصیل کرده باشد ممکن است استدلال کند که زندگی روزمره پیش‌بینی‌پذیرتر، ایمن‌تر و قابل درک‌تر^۱ شده است، بعنوان پیامد یک فرایند طولانی مدنیت^۲ که از خشونت و سوء استفاده میان‌فردی^۳ جلوگیری و آن را کنترل و تعدیل کرده است. یک راه‌حل بالقوه برای این مسئله‌ی جامعه‌شناختی می‌تواند این پیشنهاد باشد که ما باید مخاطره را در سطوح مختلف بررسی کنیم. اگر میان سطح کلان و خرد تمایز قائل شویم، ممکن است مطابق با دیدگاه نوربرت الیاس درباره‌ی هنجارهای مدنی ادعا شود که زندگی روزمره ایمن‌تر شده است. بعلاوه، ممکن است گفته شود که تلاش‌های قانونی برای تنظیم کردن زندگی روزمره به همراه یک بوروکراسی و مدیریت سیاسی، در حقیقت شرایطی را ایجاد کرده است که بوسیله‌ی آن، عدم قطعیت و خشونت می‌تواند در سطح روزمره به حداقل برسد. اما دلایل به ظاهر خوبی وجود دارد برای پذیرش دیدگاه بک درباره‌ی مخاطرات کلان جامعه‌ی مدرن جهانی شده^۴ که در آن مخاطره‌ی زیست‌محیطی، آلودگی صنعتی، آلودگی غذایی و عدم قطعیت‌های مربوط به اقتصاد بی‌ضابطه^۵ سطح غیرقابل محاسبه‌ای از مخاطره را برای انسان‌های مدرن ایجاد کرده‌اند. در جوامع پیشرفته، بعنوان پیامد فرایند مدرنیزاسیون تناقض آشکاری میان تجربه‌ی ذهنی (فردی)^۶ بهنجار بودگی روزمره^۷ و وضعیت جهانی یا سطح کلان مخاطره وجود دارد (همان: ۱۸۲-۱۸۱).

برخی نقادان ملهم از مارکسیسم عقیده دارند نیروی محرکه‌ی اصلی تجددخواهی، خود نظام سرمایه‌داری است و نه آثار جانبی آن. از چنین دیدگاهی این جریان کالایی

¹ comprehensible

² civilization

³ inter-personal

⁴ modern globalized society

⁵ deregulated economy

⁶ subjective

⁷ everyday normality

شدن است که جهان را به دگردیسی کشانده و نه پیامدهای ناخواسته صنعتی شدن. مخاطراتی چون بیکاری، فقر، محرومیت اجتماعی، و فقر بهداشتی همه در نهایت به مناسبات تولید و توزیع ثروت در جامعه مربوط می‌شود. آنچه این نقادان می‌گویند این است که ما شاهد تبلور تجددخواهی هستیم، و ظهور پسانوگرایی و جامعه مخاطره‌آمیز واقعیت ندارد. برای نمونه، آلکس کالینیکوس (۱۹۹۹)، بک را متهم می‌کند که او درباره‌ی نیروی مردم‌سالاری کردن تجددخواهی گزافه‌گویی کرده است. (به نظر آن‌ها) اگر بک به فرصت‌های قابل توجهی اشاره می‌کند که همزمان با زوال قدرت کارشناسی، جریان‌های پیش‌بینی‌ناپذیر افکار عمومی و حضور خانواده‌های دموکراتیک‌تر تحقق یافته، بسیاری از نمودهای نابرابری‌گرا در اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل فروریختن سوسیالیسم دولتی، ضعف (پیوند) ملت - دولت و جهانی‌سازی، هم‌چنان به قوت خود باقی مانده است. این تحولات باعث تغییر در شیوه‌ی توزیع قدرت اقتصادی و سیاسی شده، آن هم در این راستا که از دست مردم (به ویژه دولت - ملت) ستانده شده و در دست شرکت‌های بزرگ چندملیتی قرار گرفته است. این رویکرد بیشتر سنتی اقتصاد سیاسی دلالت بر این دارد که علوم اجتماعی سنتی هنوز هم می‌تواند به خوبی به ما خدمت کند، برخلاف دیدگاه بک (الیوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۵۴۷-۵۴۶).

بک به خاطر این بحث خود که مخاطره‌آمیزی و بازتابندگی، بیشتر از کنترل و نظم دیوان‌سالاری، نشانه‌ی بارز تجددخواهی است، می‌تواند مورد نقد قرار گیرد. اگر به نحله‌های مختلف نظریه‌ی اجتماعی، از جمله اندیشه‌ی وبر، آدورنو و فوکو مراجعه کنیم، چنین می‌نماید که جهان نوین بیشتر به سوی دیوان‌سالاری و نظم یافتگی گرایش دارد، و کمتر به آشفتگی و بازتابندگی میل می‌کند.

مهم‌ترین مدافع این تفکر ویژه، جرج ریتزر (۱۹۹۳) در تز مک دونالدی کردن است. از نظر ریتزر جامعه از طریق فرایندهای کارآمدی، محاسبه‌گری، پیش‌بینی پذیری، و کنترل در جهت معیاری و هنجاری شدن به پیش می‌رود. به دیگر سخن، این نمودهایی «عقلانیت‌سوری»، محیطی فارغ از مخاطره را برای تولید غذای آماده فراهم می‌کند. ریتزر در آخرین نوشته خود دیدگاه مک‌دونالدی کردن را گسترش داده تا مفهوم «زیارت‌گاه‌های مصرف» را تبیین کند (از خرید اینترنتی گرفته تا گسترش بازارهای بزرگ خرید) که آن‌ها هم تجسم این نموده‌های هستند (الیوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۵۴۹).

نتیجه‌گیری

فرضیه‌ی جامعه‌ی مخاطره‌آمیز بک را از لحاظ نحوه‌ی نگرشی که به مدرنیته دارد می‌توان معرف یک نوع «نقد و بازسازی» ذهنیتی و ذاتی مدرنیته به حساب آورد. به بیان دیگر «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز» را بعنوان یک نظریه می‌توان نوعی اهتمام، یا چنانکه خود بک می‌گوید «یک مدرنیته‌ی جدید» به شمار آورد. باری «بک ضمن آنکه مدرنیته را خصوصاً در رابطه با ظهور مخاطرات بالقوه فاجعه‌بار برای محیط‌زیست مورد انتقاد قرار می‌دهد ولی اظهارنظر می‌کند که مدرنیته در بطن خود قابلیت حل کردن مسائلی را هم که پدید می‌آورد، دارد» (بری، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

جامعه‌ی مدرن در شکل دوم واکنش اجتماعی در جهت بهبود شرایط موجود به سمت تعمق درباره‌ی شروط بنیادی خود حرکت می‌کند. انسان در این مرحله میان اجتناب‌پذیری و اجتناب‌ناپذیری، ثبات و تغییر، ضرورت‌های واقعی و ظاهری فرق می‌گذارد. جامعه‌ی مدرن نه فقط با آغوش باز از شناخت بحران‌ها آغاز می‌کند، بلکه به بررسی موفقیت‌های به دست آمده پرداخته و در آن‌ها تجدیدنظر می‌کند (هیتزler، ۲۰۰۵).

در کنار تحول عمیق اجتماعی فوق، توزیع و تحول مخاطرات، خود نتیجه و محرکه‌ی پدیدار جهانی‌شدن نیز می‌تواند قلمداد شود؛ بنابراین در کنار تحول اجتماعی، تحول مهمی در سطح «جامعه‌ی جهانی» رخ داده و آن را به جامعه‌ی جهانی ریسک» بدل کرده است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۴۳).

اگر معیار شیوه‌ی نگارش باشد، بسیاری از چیزهایی که اولریش بک نوشته است بیرون از دایره‌ی نشر خشک دانشگاهی قرار دارد. جایگاه نوشته‌های او میان تحلیل علمی، دل‌آزردگی روشنفکری، و مداخله‌گری سیاسی است. به سادگی قابل تشخیص نیست که بک با چه کسی در حال صحبت کردن است و مخاطب او کیست، لیکن این نمی‌تواند دلیل رد صلاحیت‌های علمی او باشد (هیتزler، ۲۰۰۵).

معرفی چندی از مهم‌ترین آثار بک

جامعه مخاطره‌آمیز: به سوی یک نوگرایی نوین (۱۹۹۲)

این کتاب یکی از آثار مرکزی جامعه‌شناسی معاصر قرار گرفت. اساس تحلیل در این کتاب «جامعه‌ی مخاطره‌آمیز» است. ماهیت در حال تغییر ارتباط جامعه با تولید و توزیع مرتبط با تأثیرات محیطی است، همچنان که یک اقتصاد کل‌گرا و جهانی که بر

پایه‌ی دانش علمی و تکنیکی است، برای سازمان‌دهی اجتماعی و تعارض اجتماعی با اهمیت می‌شود.

مدرنیته بازتابی؛ سیاست، سنت و زیبایی‌شناسی در نظم اجتماعی مدرن (۱۹۹۴)

سه متفکر اجتماعی در این کتاب بحث می‌کنند که چگونه جامعه‌ی مدرن در حال تحلیل بردن صورت‌بندی‌های طبقه، قشر، شغلی، نقش‌های جنسیتی، خانواده‌ی هسته‌ای، و ... است. مدرنیته بازتابی یا مسیری که از آن طریق یک نوع از مدرنیته، مدرنیته‌ی دیگری را تغییر می‌دهد، کاربردهای فراوانی برای نظریه‌ی اجتماعی و فرهنگی معاصر دارد.

در اینجا نیز به بیان اسامی دیگر آثار بک کفایت می‌کنیم:

- ۱- چشم‌انداز جهان‌وطنی (۲۰۰۶)
- ۲- جهانی‌شدن چیست؟ (۱۹۹۹)
- ۳- فردی‌شدن: فردگرایی نهادی شده و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن (۲۰۰۲)
- ۴- جهان در مخاطره (۲۰۰۸)
- ۵- جامعه‌ی مخاطره‌آمیز جهانی (۱۹۹۸)
- ۶- اروپای جهان‌وطنی (۲۰۰۷)
- ۷- دموکراسی بدون دشمنان (۱۹۹۸).
- ۸- قدرت در عصر جهانی (۲۰۰۵)
- ۹- سیاست بوم‌شناختی در عصری از مخاطره (۱۹۹۵)

فهرست منابع:

- الیوت، آنتونی و برایان ترنر (۱۳۹۰). برداشت‌هایی در نظریه‌ی اجتماعی معاصر، ترجمه‌ی فرهنگ ارشاد، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
- بری، جان (۱۳۸۰). محیط‌زیست و نظریه‌ی اجتماعی، ترجمه‌ی حسن پویان و نیره توکلی، انتشارات محیط زیست.
- بک، اولریش (۱۳۸۸). جامعه در مخاطره‌ی جهانی، ترجمه‌ی محمدرضا مهدی‌زاده، تهران، انتشارات کویر.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴). نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۸). "جامعه‌ی ریسک و اهمیت آن برای جامعه‌ی مخاطره‌آمیز"، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال دوازده، شماره‌ی ۶.
- نبوی، مرتضی (۱۳۸۵). "جهان به مثابه یک کل"، راهبرد توسعه، شماره‌ی ۶.

Alasuutari, P. (2004). *Social Theory and Human Reality*, London: Sage publications.

Beck, U. & Sznaider, N. (2010). "New cosmopolitanism in the social sciences" in Turner, B.S. (Eds.). *The routledge international handbook of globalization studies*, London & New York: Routledge.

Beck, U. (2000). Risk society revisited: theory, politics and research programs, in Adam, B.Y, beck, U. & J. Van Loon (eds.). *The risk society and beyond: critical issues for social theory*, London: Sage.

Beck, U. (2002). "The cosmopolitan society and its enemies", *Theory, Culture & Society*, vol. 19 (1-2), pp. 17-44.

Beck, U. (2003). "Rooted Cosmopolitanism: Emerging from a Rivalry of Distinctions" in Beck, A.; Sznaider, N. & Winter, R. (Eds.). *Global America: the cultural consequences of globalization*, Liverpool: Liverpool University press.

Beck, U. (2008). "Risk society's cosmopolitan moment", Lecture at Harvard University.

Borgatta E.F. & Montgomery R.J.V. (2000). *Encyclopedia of sociology*, vol. II, New York: Macmillan Reference.

Bruce, S. & Steven Yearley (2006). *The Sage Dictionary of Sociology*, London: Sage publications.

Franklin, A. (2002). *Nature and social theory*, London: Sage.

Fuchs, C. (2008). *Internet and Society; Social Theory in the Information Age*, New York & London: Routledge.

Heinz, W.R. (2002). "Self-Socialization and Post-Traditional society", in Settersten, R.A. & Owens, T.J. (Eds.). *New frontiers in socialization*, vol. 7, Oxford: JAI.

Hitzler, Ronald, (2005). Ulrich Beck In: Kaesler Dirk (Hrsg.), *Aktuelle Theorien der Soziologie*, Von Shmuel N. Eisenstadt bis zur Postmoderne. München: C. H. Beck, 267-285. [In German].

Loon, J.V. (2002). "Ulrich Beck", in Elliott A. & Larry Ray (Eds.). *Key Contemporary Social Theorists*, Wiley-Blackwell.

Ritzer, G. & J. Michael Ryan (2011). *The Concise Encyclopedia of Sociology*, Wiley-Blackwell.

Ritzer, G. (2002). *Encyclopedia of social theory*, vol. I, London: Sage publication.

Ritzer, G. (2002). *Encyclopedia of social theory*, vol. II, London: Sage publication.

Turner, B.S. (1994). *Orientalism, postmodernism and globalism*, London & New York: Routledge.

Turner, B.S. (2006). *The cambridge dictionary of sociology*, Cambridge University Press.

Wehner C. & Peter Abrahamson (2004). "Individualisation of family life and family discourses", Department of Sociology, University of Copenhagen, ESPAnet conference.